

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه‌ی بحث گذشته

محقق عراقی بر وجهی که محقق نائینی برای استحاله‌ی اخذ قصد امر در متعلق اقامه کرده است ایراد گرفته و فرمود قصد امر را نباید مفروض الوجود دانست، چرا که قید متعلق است و نه موضوع. محقق خوئی بر ایشان اشکال کرده‌اند که محقق نائینی قصد امر را مفروض الوجود نمی‌داند، بلکه امری که در قصد الامر است را فعل مولا و لذا مفروض الوجود دانسته است. به نظر می‌رسد حق با محقق عراقی است از آنجا که در بررسی کلام محقق نائینی روشن می‌شود که آنچه متعلق المتعلق واقع شده است قصد امتثال امر است و از این جهت انفکاک میان امر و قصد امر نیست. آقای خوئی در نقد کلام نائینی مقدمه‌ای آورده و فرمود قیودی که باید مفروض الوجود باشند یا به خاطر ظهور عرفی از دلیل است و یا به خاطر اینکه این قیود خارج از قدرت مکلف است و لذا عقل حکم می‌کند که باید موضوع باشند. اما قصد امر هیچ کدام از اینها نیست.

اشکال محقق خوئی بر محقق نائینی

محقق خوئی می‌فرماید در مانند «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» [1] عرف از ظاهر خطاب می‌فهمد که استطاعت گرچه مقدور مکلف است ولی مولا باید آن را هنگام تعلق حکم، مفروض الوجود قرار دهد و استطاعت قید موضوع است. اما در قیودی که خارج از اختیار و قدرت مکلف‌اند عقل حکم می‌کند که تحصیل آنها واجب نیست و باید مفروض الوجود و به عنوان قیود موضوع قرار گیرند. اگر قیدی خارج از قدرت مکلف باشد و مفروض الوجود نباشد به این معناست که تحصیل آن مطلوب مولاست و این محال است؛ زیرا تکلیف به غیر مقدور تکلیف به محال است. گویا میان این مطلب که امری غیر مقدور مکلف است و مفروض الوجود بودن آن ملازمه برقرار است و عقل حکم می‌کند که قیود خارج از اختیار مکلف قابلیت دعوت ندارند و لذا باید مفروض الوجود قرار گیرند، مثل وقت که هرگاه حاصل شد نماز واجب خواهد شد. از آنجا که تحصیل وقت مقدور نیست پس باید هنگام تعلق حکم، وجودش فرض شود.

از طرفی، برای اینکه چیزی مفروض الوجود باشد یا از طریق ظهور عرفی کشف می‌شود یا از طریق عقل و راه سومی وجود ندارد. پس در غیر این دو مورد نباید قید را مفروض الوجود دانست. فعلیت تکلیف متوقف بر فعلیت قیودی است که فرض وجودشان لازم است، اما فعلیت حکم بر فعلیت قیودی که نه به ظهور عرفی و نه به دلیل عقل لازم نیست مفروض الوجود دانسته شوند دیگر متوقف نیست. محقق خوئی سپس به موردی اشاره می‌کنند که به عنوان مثال نقض برای کلام محقق نائینی است. ایشان می‌فرماید:

فالنّتیجة ان أخذ القید مفروض الوجود في مرحلة الجعل و الإنشاء انما يقوم على أساس أحد هذين الأمرين فلا ثالث لهما و اما في غير هذين الموردين فلا موجب لأخذه مفروض الوجود أصلاً، و لا دليل على ان التکلیف لا يكون فعلياً الا بعد فرض وجوده في الخارج. و من هنا قد التزمنا بفعلية الخطابات التحريمية قبل وجودات موضوعاتها بتمام القيود و الشرائط فيما إذا كان المكلف قادراً على إيجادها، مثلاً التحريم الوارد على شرب الخمر فعلى و ان لم يوجد الخمر في الخارج إذا كان المكلف قادراً على إيجادها بإيجاد مقدماته فلا تتوقف فعليته على وجود موضوعه.

و السر في ذلك ما عرفت من ان الموجب لأخذ القيد مفروض الوجود أما الظهور العرفي، أو الحكم العقلي، و كلاهما منتف في أمثال المقام، اما الأول فلان العرف لا يفهم من مثل لا تشرب الخمر ان الخمر أخذ مفروض الوجود في الخطاب بحيث تتوقف فعلية حرمة شربه على وجوده في الخارج فلا حرمة قبل وجوده، بل المتفاهم العرفي من أمثال هذه القضايا هو فعلية حرمة الشرب مطلقا و ان لم يكن الخمر موجوداً إذا كان المكلف قادراً على إيجادها بما له من المقدمات، و هذا بخلاف المتفاهم العرفي من مثل قوله تعالى (أَوْفُوا بِالْعُقُودِ) كما عرفت. و اما الثاني فلان المفروض تمكن المكلف من إيجادها، و في مثله لا يحكم العقل بأخذه مفروض الوجود فالنتيجة ان المناط في فعلية الخطابات التحريمية انما هو فعلية قدرة المكلف على متعلقاتها إيجاداً و تركاً و لو بالقدرة على موضوعاتها كذلك، فمن كان متمكناً من شرب الخمر و لو بإيجادها كانت حرمة فعلية في حقه، و من كان متمكناً من تجسس المسجد مثلاً و لو بإيجاد النجاسة كانت حرمة كذلك فلا تتوقف على وجود موضوعه في الخارج. و من هنا لا ترجع تلك القضايا في أمثال هذه الموارد إلى قضايا شرطية مقدمها وجود الموضوع و تاليها ثبوت الحكم له، حيث ان ترتب الأحكام فيها على موضوعاتها ليس كترتب الجزاء على الشرط. و على ذلك تترتب ثمرة مهمة في عدة موارد و فروع و ستأتي الإشارة إلى بعضها في ضمن البحوث الآتية.[2]

نتیجہ‌ی کلام آقای خوئی این است که اگر قیدی به دلیل ظهور عرفی و یا به دلیل عقل باید مفروض الوجود دانسته شود فیهما و الا لازم نیست، ولو آن قید موضوع باشد. مواردی وجود دارد که موضوع اند ولی لازم نیست مفروض الوجود باشند، مثل تحریمیات. در مثل «لا تشرب الخمر»، گرچه خمر موضوع است ولی لازم نیست مفروض الوجود باشد وحتی اگر خمری در خارج موجود نباشد هم حرمت فعلی است، یعنی فعلیت حکم حرمت متوقف بر وجود فعلی خمر نیست و حرمت خمر به مجرد انشاء، فعلی است. لذا برای کسی که قادر بر ایجاد خمر است نیز حرمت فعلی است، گرچه هنوز خمری در خارج موجود نشده است.

فرق میان «لا تشرب الخمر» و «أوفوا بالعقود» این است که ظهور عرفی خطاب دوم می‌گوید عقد باید مفروض الوجود باشد و لذا به نحو قضیه‌ی شرطیه جعل شده است و فعلیت حکم، یعنی وجوب وفاء متوقف بر فعلیت خارجی عقد است. لکن در «لا تشرب الخمر» این طور نیست و ظهور عرفی ندارد در اینکه حکم حرمت در صورت فعلیت خارجی خمر است، بلکه عرف می‌گوید به مجرد اینکه مولا گفته خمر حرام است حرمت خمر فعلی می‌شود، خواه در عالم خارج خمری بالفعل موجود باشد یا خیر.

محقق نائینی درباره‌ی فرق میان متعلق و موضوع فرمود هر آنچه که موضوع است مثل مکلف و شرایط مکلف، همگی مفروض الوجودند. همچنین هر آنچه که ملحق به موضوع می‌شود نیز باید هنگام تعلق حکم، وجودشان مفروض باشد. لکن آقای خوئی می‌فرماید لازم نیست هر آنچه که موضوع است مفروض الوجود هم باشد؛ چرا که در تحریمیات اینطور نیست و عرف چنین مطلبی را نمی‌فهمد. اگر مولا ربا را حرام فرمود، این حرمت به مجرد انشاء، فعلی خواهد بود ولو ربایی در عالم خارج محقق نشود. در خطابات تحریمیه، قاعده کلی این است که فعلیت حرمت منوط به قدرت مکلف بر ایجاد آن است. اگر شخصی قدرت بر ایجاد خمر نداشته باشد، حرمت در حق او فعلی نخواهد بود، اما افرادی که قدرت بر ایجاد خمر دارند همین مقدار کافی است که حرمت خمر فعلی باشد، ولو خمری بالفعل موجود نباشد. این در حالی است که خمر در این خطاب موضوع است. بنابراین در خطابات تحریمیه، قضایای حقیقیه به قضایای شرطیه بر نمی‌گردد. آنجا که ظهور عرفی خطاب اقتضاء کند قضیه‌ی حقیقیه به قضیه شرطیه بازگشت می‌کند.

اما بعد از بیان مقدمه، محقق خوئی در ما نحن فیه می‌فرماید اگر صلاة مقید به قصد امر شود، درست است که امر در آن، خارج از قدرت مکلف است ولی این دلالت نمی‌کند که امر باید مفروض الوجود باشد؛ زیرا نه عرف مساعد با این مطلب است و نه عقل. اما عرف، اصلاً ما نحن فیه جایی برای آن نیست. مسئله این است که آیا هنگام جعل، امکان اخذ قصد امر در متعلق وجود دارد یا خیر. این چه ربطی به ظهور عرفی دارد؛ بلکه یک بحث عقلی است و مشکل در جانب قدرت مکلف بر اتیان است.

بنابراین، مجالی برای ظهور عرفی نیست و باید به حکم عقل مراجعه کرد.

عقل نیز می‌گوید اگر قیدی را مفروض الوجود ندانیم، لازم می‌آید که تکلیف به محال شود در اینصورت باید وجودش را هنگام تعلق حکم فرض بگیریم. ملاک عقل این است که در صورت مفروض الوجود نگرفتن قید، تکلیف به محال لازم بیاید. تکلیف به محال نیز از حکیم قبیح است. حال آیا این ملاک در ما نحن فیه وجود دارد؟ اگر مولا امر را در هنگام انشاء فرض نکند، آیا لازم می‌آید که اخذ قصد امر در متعلق تکلیف موجب تکلیف به محال گردد؟ مولا در هنگام انشاء قصد امر را تصور می‌کند و بعد امر را به صلاة با قصد امر متوجه می‌کند. درست است که در هنگام انشاء، امر و قصد امر خارج از قدرت مکلف است، چون هنوز انشائی صورت نگرفته است که مکلف آن را قصد کند، و لکن در حین امتثال این قدرت حاصل خواهد شد و در هنگام جعل نیز تصور امر کافی است. اگر مولا بگوید «صلِّ بقصد الأمر»، در حین امتثال نیز هم انشاء وجود دارد و هم مکلف قدرت بر اتیان صلاة به قصد امر دارد. اگر چه مکلف هنگام انشاء قدرت ندارد ولی با همین انشائی که صورت گرفته است، در حین امتثال، قدرت بر اتیان تکلیف پیدا می‌کند. همین قدرت در حین امتثال کافی است برای اینکه تکلیف به محال لازم نیاید.

بنابراین، در ما نحن فیه آن ملاکی که برای عقل توضیح داده‌ایم در اینجا وجود ندارد، یعنی اگر امر را مفروض الوجود ندانیم، هیچ تکلیف به محالی لازم نخواهد آمد. دیگر وجهی ندارد که امر را مفروض الوجود قرار دهیم. محقق نائینی فرمود هر قیدی که خارج از قدرت مکلف است باید مفروض الوجود باشد، و حال آنکه محقق خوئی می‌فرماید چنین تلازمی وجود ندارد و مفروض الوجود بودن قید در صورتی است که یا عرف حکم به آن کند و یا عقل. در جایی که قصد امر قید برای صلاة شده است نه عرف چنین حکمی دارد و نه عقل.

بنابراین این مطلب که هر قیدی که خارج از قدرت مکلف است باید مفروض الوجود باشد به نحو قضیه‌ی موجهیه‌ی جزئیّه صحیح است. بعضی قیودی که خارج از قدرت مکلف هستند باید مفروض الوجود باشند و با عدم فرض وجود آنها تکلیف به محال لازم می‌آید، ولی بعضی قیود دیگر اینطور نیست، یعنی گرچه خارج از قدرت مکلف‌اند ولی از عدم فرض وجود آنها هیچ تکلیف به محالی لازم نمی‌آید و لذا لازم نیست آن قید را مفروض الوجود قرار دهیم. نتیجه آنکه کلام نائینی مبنی بر اینکه همه‌ی قضایای شرعیه از قسم قضایای حقیقیه هستند و همه‌ی قضایای حقیقیه به قضایای شرطیه برمی‌گردند به نحو کبرای کلی صحیح نیست.

اشکال مرحوم روحانی بر محقق خوئی

صاحب «منتقى الأصول» در اشکال بر محقق خوئی می‌فرماید آیا بحث در اینجا یک بحث ثبوتی است یا بحثی اثباتی است؟ بحث ثبوتی یعنی بررسی کنیم که آیا ثبوتاً امکان دارد مولا متعلق را مقید به قصد امر کند یا خیر. اینکه شما تمسک به ظهور عرفی و دلیل عقل کرده‌اید، این موارد برای مقام اثبات است. اگر بحث در اینجا یک بحث ثبوتی است دیگر معنا ندارد که حرف از ادله و اثبات بزنید. اما اگر بحث در اینجا یک بحث اثباتی است، اسلوب بحث شما وجهه است و لکن اشکالی در اینجا مطرح است و آن اینکه برهان عقلی که اقامه کرده‌اید مبنی بر اینکه هر جا تکلیف به محال لازم بیاید قید را باید مفروض الوجود دانست، فایده‌ای ندارد و کفایت نمی‌کند. مرحوم روحانی می‌فرماید:

و یرد علیه: بان مفروض الکلام اما ان یکون مرحلة الثبوت، بمعنی کون البحث فی ثبوت أصل الدعوی بان کل ما یؤخذ فی متعلق الخطاب و لم یصلح للداعویة إلیه یکون مفروض الوجود مع غرض النظر عن مقام الإثبات و الدلیل.

و اما ان یکون مرحلة الإثبات و ما یستفاد من دلیل الحكم.

فان کان فرض البحث مع المرحوم النائینی (قدس سره) فی مرحلة الثبوت – كما هو اللازم – فذلك لا یتلاءم مع ما ذکره من ان

استفاده فرض الوجود تكون بالبرهان العقلي و بظهور الدليل، فان البحث الثبوتي لا يلاحظ فيه الدليل الخارجي و ما يستفاد منه في موضوع الكلام، لأنه بحث عن الضرورة و الإمكان بحسب ما يدركه العقل، و عالم الأدلة و النصوص مغفول عنه في هذا البحث بالمرّة، لأنه ترتبط بمقام الكشف عن الواقع و تشخيص الثابت فيه و إثباته، و ان كان فرض البحث في مرحلة الإثبات بدعوى ان معرفة كون الشيء مفروض الوجود و الكشف عنه تكون تارة بواسطة برهان العقل. و أخرى بواسطة ظهور الدليل الشرعي في ذلك و لا طريق آخر لتشخيص ذلك، فله وجه و لا إشكال فيه من هذه الجهة – أعني جهة أسلوب الإيراد –. لكن يورد عليه:

بان ما ينظر إليه من البرهان العقلي في الأمور غير الاختيارية لا يفي بإثبات فرض الوجود في هذه الأمور. و ذلك لأن محصل الدليل العقلي هو لزوم التكليف بما لا يطاق. بتقريب: ان التكليف اما ان يتحقق عند وجود الأمر غير الاختياري، كالوقت بالنسبة إلى وجوب الصلاة. أو قبله مع اشتراطه في الفعل.

فالأول هو المطلوب و هو معنى فرض الوجود و توقف فعلية الحكم على تحقق ذلك الأمر. و الثاني يستلزم التكليف بما لا يطاق، لأن اشتراط الوقت و نحوه من الأمور غير الاختيارية مع تحقق الحكم قبل حصولها يستلزم التكليف و تعلق الحكم بغير المقدور فعلا، و هو محال على المولى الحكيم. فلا بد ان يترتب الحكم على تحققه و ذلك هو معنى فرض الوجود.

و أنت خبير: بان القدرة على المكلف به من الشرائط العامة المأخوذة في موضوع الحكم على رأي الأكثر – و منهم السيد الخوئي – فالحكم لا يصير فعليا بدون القدرة على امتثاله. و عليه فإذا كان منشأ أخذ الأمور غير الاختيارية مفروض الوجود في موضوع الحكم هو استلزام عدم ذلك للتكليف بغير الاختيارية مفروض الوجود في موضوع الحكم هو استلزام عدم ذلك للتكليف بغير المقدور، كان أخذ شرط القدرة على الامتثال في موضوع الحكم و مفروض الوجود كاف عن أخذ كل منها كذلك، إذ بدونها لا تحصل القدرة، فعدم التكليف يكون لأجل عدم القدرة لا من جهة عدم الوقت مثلا، و ان كان تحقق الوقت ملازما لحصول القدرة، لكنه مع أخذ القدرة في الموضوع لا حاجة لأخذ الوقت و نحوه مما تتوقف عليه القدرة في الموضوع أيضا. و لا يخفى ان الحكم ان لم يحصل الا بحصولها لتوقف القدرة عليها لكنه لا يستلزم ذلك كونها مأخوذة في الموضوع و مفروض الوجود، بل تكون من ملازمات الموضوع لا من مقوماته، فلا يترتب عليها آثار الموضوع و فرض الوجود في غير المقام.[3]

محصل دليل عقلي آقای خوئی این است که اگر قید از اموری باشد که خارج از اختیار مکلف است باید مفروض الوجود گرفته شود و مولا نمی تواند عبد را به تحصیل آن قید دعوت کند. مرحوم روحانی ابتدا این برهان عقلي را توضیح می دهد و می فرماید تکلیف گاهی متوقف است بر وجود امر غیر اختیاری، مثل وقت نسبت به وجوب صلاة. یا اینکه تکلیف قبل از وجود امر غیر اختیاری است و حال آنکه آن قید شرط در فعل است. در قسم اول باید قید را مفروض الوجود دانست و فعلیت حکم متوقف بر تحقق آن امر است. اما در قسم دوم تکلیف بما لا یطاق است.

خلاصه اشکال صاحب منتقى این است که تمام آن قیود دیگر به قدرت برمی گردند، یعنی اینکه آیا سایر قیود غیر اختیاری باید مفروض الوجود باشند یا خیر، باید بررسی شود؛ چون همه ی آن قیود به قدرت برمی گردند و مشهور – از جمله آقای خوئی – قدرت را از شرایط عامه ی تکلیف و قید برای موضوع می دانند. اگر قدرت نباشد، تکلیف فعلی نیست و این امور مثل وقت، بلوغ، حتی مسئله ی امر از امور خارج از قدرت اند و به همان قدرت برمی گردند. مرحوم روحانی می گوید شما اگر قدرت را از شرایط عامه ی تکلیف دانستید، در این صورت سایر قیود محصل قدرت اند، یعنی اگر وقت بیاید، مکلف قادر به انجام تکلیف خواهد بود، و همچنین است نسبت به بلوغ و تمام امور غیراختیاری. لب اشکال مرحوم روحانی این است که این امور محصل قدرت می باشند و اگر قدرت را شرط دانستیم، دیگر نیازی نیست که این امور را اصلاً مفروض الوجود بگیریم و آنچه مولا باید مفروض الوجود بگیرد قدرت است.

پس نباید سایر قیود را به نحو دیگری مفروض الوجود دانست و قدرت را به نحو دیگری. مسلم است که قدرت از شرایط عامه ی

تکلیف است و باید مفروض الوجود باشد. قیود دیگر صغری و محصل این قدرت هستند، و دیگری لازم نیست معیار دیگری برای آن قیود بیان کنیم. معیار همان شرطیت قدرت است. به یک بیان دیگر، آقای روحانی از محقق نائینی دفاع می‌کند که اگر نائینی گفت همه قیود به قدرت برمی‌گردند، قدرت هم باید حتماً مفروض الوجود باشد، دیگر لازم نیست که در مورد سایر قیود بگوییم که اگر عدم فرض وجود آنها موجب می‌شود که تکلیف به محال لازم آید، باید آنها را مفروض الوجود قرار داد.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

[1] آل عمران: 97.

[2]. ابوالقاسم خویی، محاضرات فی أصول الفقه، محمد اسحاق فیاض (قم: دارالهادی، 1417)، ج 2، 159-160.

[3]. محمد الروحانی، منتقى الأصول (قم: دفتر آیت الله سید محمد حسینی روحانی، 1413)، ج 1، 433-434.

منابع

- الروحانی، محمد. منتقى الأصول. 7 ج. قم: دفتر آیت الله سید محمد حسینی روحانی، 1413.
- خویی، ابوالقاسم. محاضرات فی أصول الفقه. محمد اسحاق فیاض. 5 ج. قم: دارالهادی، 1417.